

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

بحث ما در ادله حرمت غنا بود. بیان نمودیم که ابتدا، آیاتی را که امکان تمسک به آن وجود دارد را بررسی می‌کنیم و بعد به روایات می‌رسیم. اولین آیه، آیه شریفه *فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ* بود که در ذیل این آیه شریفه، روایاتی بود که در بین آنها، یکی، دو روایت معتبر نیز، وجود داشت. این روایات، قول زور را بر غنا تطبیق داده بود. می‌فرمود *أَلْغَنَاءُ قَوْلَ الزُّورِ* یا *قَوْلَ الزُّورِ أَلْغَنَاءُ*.^۲ در ابتدا، یک بحث کلی تفسیری انجام دادیم و آن عبارت از این بود که تطبیقات آیات بر مصادیق در روایات، به هفت یا هشت قسم تقسیم می‌شود. البته چون حصر، حصر استقرایی است و نه حصر عقلی. بعد از این مقدمه و بحث، به این مطلب رسیدیم که این آیه شریفه، به تنهایی دلالت بر بحث دارد یا این که فقط با تعبد روایی می‌شود این را پذیرفت؟ به عبارتی، این سؤال است که اگر ما باشیم و این آیه شریفه یا روایتی که ذیلش وارد شده است، آیا می‌توان یک راه ظهوری و ظهور عرفی برای آیه درست کرد که خودش هم به طور مستقل دلالت داشته باشد یا خیر؟ سه وجه را بیان نمودیم که اگر وجه سوم و خصوصاً اول تمام شود، یک آیه مستقل هم می‌توانست دلالت کند؛ اما آن وجه، محل بحث بود. هیچ‌کدام از این وجوه، وجه تامی به نظر نمی‌آید و علی‌القاعده، تطبیق آیه بر بحث غنا، حداکثرش مجاز است و چنانچه مجاز هم عرفی نباشد، یک تعبد است؛ برای این که در *اجتنبوا قول الزور*، هیچ موضوعیتی ندارد که ما قول را کنار بگذاریم. اطمینانی نمی‌شود به این حاصل کرد که قول را از موضوعیت بیندازیم و به نظر می‌آید که قول موضوعیت دارد و وقتی نشد آن را حذف کرد آن وقت، ظاهر قول زور آن است که قول، ناظر به محتواست و این بحث، روی عنوان قولیت آمده است. قول، شامل صوت و غنا که جنبه صوتی دارد نمی‌شود، مجازش هم، خیلی مجاز واضحی نیست و حداکثرش این است که ما مجاز را بپذیریم و پذیرفتن مجاز نیز، قرینه می‌خواهد. اینطور نیست که اگر آیه به تنهایی بود، می‌توانستیم حمل بر معنای مجازی کنیم.

۱ - حج، آیه ۲۳

۲ - بحوث فقهیه هامه، مکارم شیرازی، ج ۱، ص ۵۳

نتیجه و جوه ذکر شده در جواب سؤال: «چگونه عنوان زور که وصف قول است بر مفهوم غنا، تطبیق داده شده است»

نتیجه دو، سه وجهی که توضیح دادیم، آن است که با توجه به این که در قول، جنبه محتوایی ملحوظ است؛ ولی در غنا، وصف آهنگ است و نه محتوا، این تطبیق قول زور بر غنا که ظهورش در توصیف قول محتوایی به زور است، بر صدا که آهنگ است، این تطبیق انتقال از این جا به آهنگ، یک انتقال حقیقی نیست و نمی شود بگوییم که آهنگ باطل، صوت باطل و صوت زور، مصداق قول زور است. نه! این دو مقوله است، قول زور، شامل دروغ، سب و امثال این ها و آنچه که محتوای باطل دارند، می شود؛ اما غنا، آهنگ باطلی است که وصف آهنگ و صداست و نه محتوا. ظاهر آیه همان محتواست و منتقل شدن از محتوا به صوت، این انتقال، انتقال حقیقی نیست. نمی شود گفت که صوت باطل، مصداق قول زور است. این مصداقیت حقیقی در اینجا نیست. ممکن است کسی، مجازش ادعا کند و بگوید، به دلیل این که قول و صوت و این ها با هم هستند، به عناوین مجاورت و این ها، می شود به طور مجاز گفت که آن هم قول زور است. بنابراین، مصداقیت غنا برای قول زور که در روایات آمده است، مصداقیت حقیقیه نیست. بیان فردی برای این مفهوم نیست. نه بیان فرد واضح است و نه خفی است. نتیجه این که در این جا، سه، چهار قسم اول، هیچ مصداقیتی ندارند. توضیح این که وصف هایی که بر صدا عارض می شوند، دو نوع هستند:

انواع وصف های عارض بر صدا

وصف های عارض بر صدا متفاوت هستند. الف: آنجا که صرفاً تن صدا موجب آزار دهنده است. مانند دادزدنی که موجب ایداء همسایه است و موارد بسیار دیگری از این قبیل. ب: مواردی که محتوا آزار دهنده است. مانند فحش به دیگران که حتی اگر آرام گفته شود، آزاردهنده است. این وصف ها، ظهورش در همان قسم دوم یعنی آنجایی است که ایداء در محتواست؛ اما اگر بگوید امری که دیگری را آزار بدهد یا صوت آزار دهنده آن وقت، آن را هم می گیرد. بنابراین، بحث ما عین مثالی است که می زنم و آن این که یک وقت، صوت آزار دهنده حرام است؛ یعنی آزار دهندگی که ربطی به محتوا ندارد. مانند این که داد می زند و همسایه ناراحت می شود. یک وقت نیز، کلام یا قول آزار دهنده در اینجا، هم ظهور در محتوا دارد. مانند این که بگوییم صوت آزار دهنده و مقصودمان محتوای آزار دهنده باشد. این، حداکثرش، با مجاز درست می شود و مصداق حقیقی نیست. یا بگوید سخن و قول آزار دهنده و مقصود تن صدای آزار دهنده باشد، در این جا نیز، یک اطلاق حداکثر مجازی درست می شود. بنابراین، این که صوت و قول متفاوت است از نظر ما وضوح دارد و جایی که یکی از این ها موضوع و متصف به وصفی می شود، طبعاً، این را

نمی‌توان به دیگری سرایت داد. اگر گفتیم: أَلْقُولُ الموذی، این دیگر، کاری به تَن صدای آزار دهنده ندارد و محتوا را می‌گوییم. اگر گفتیم أَلصوت الموذی، این کاری به محتوای آزار دهنده ندارد. در آیه شریفه نیز، این‌طور است. قول الزور یا صوت الزور، قول الزور، مصداقش دروغ و غیبت و سب و امثال اینها است و دیگر غنا و چیزهایی که زور و باطل و مائل عن الحق که وصف صوت است، صوت آن را نمی‌گیرد. قول، کاری به صوت ندارد. در بررسی این مطلب نیز، به لغت برگشتیم و از خودمان چیزی نگفتیم. هیچ منبعی نگفته است که قول را می‌شود به معنای صوت گرفت. قول به معنای صوت نیست. حدیث‌النفس است. حدیث‌النفس هم از حیث محتوایی است که دارد. این‌که به آهنگ، قول اطلاق کنند را در جایی نداریم. بنابراین این معنای حقیقی نیست آن‌وقت، حمل این پنج، شش روایتی که فرمود: قول الزور أَلغناء، بیان مصداق حقیقی نیست؛ حال از هر کدام از اقسام اول، دوم، سوم و یا چهارم که باشد. تفسیر به مصداق یا مصداق واضح یا مصداق أبرز مصادیق یا مصداق بارز یا مصداق خفی هیچ کدام از این‌ها نیست. آنچه که به جنبه صوتی و شکلی آن آواها بر می‌گردد، غیر از قول است و قول زور نمی‌تواند آن را بگیرد.

بررسی اطلاق مجازی قول، به صوت و زور در کلام ائمه

گفتیم که القاء خصوصیت نیز، وجهی ندارد آن‌وقت، آنچه که متعین می‌شود، آن است که بگوییم، ائمه (سلام‌الله‌علیهم) که عمدتاً، امام صادق (ع) هم هست، می‌خواهند در این روایات بفرمایند که این آیه شریفه، مصداق مجازی قول را هم می‌گیرد. قول زور ظاهرش این است؛ ولی مجازاً به صوت و زور هم می‌شود اطلاق نمود منتهی، این در آیه دیگری قرینه ندارد. قرینه این‌جا، بیان حضرت امام است منتهی، اگر روایات نبود ما نمی‌توانستیم قائل به مجاز شویم؛ چون قرینه حاقه به کلام در خود آیه نیست. این قرینه خارجی است که فرمایش حضرت امام است. البته، این نوع موارد، که این هم یک قاعده و روش تفسیری است که خیلی مهم است و آن این‌که مواردی که تطبیقات حضرت، تطبیقات مجازیه هست؛ یعنی حضرت مصداقی را وارد در مفهوم آیه می‌کند، نه مصداق حقیقی؛ بلکه مصداق مجازی و در حقیقت می‌خواهند بفرمایند که این‌جا مجازاً این مصداق را دارد. ممکن است کسی سؤال کند که روایت که وارد شد، آیه حمل بر معنای مجازی می‌شود و حقیقی را کنار می‌گذاریم؟ نه! این‌طور نیست که حمل بر معنای مجازی شود. غالباً این‌طور نیست که معنای حقیقی را کنار بگذاریم و به همین دلیل است که این‌جا از جاهایی می‌شود که قرینه داریم که لفظ استعمال در دو معنا شده است، اعم از معنای حقیقی و معنای مجازی. از نظر اصولی هم گفته شده است که استعمال لفظ در اکثر از یک معنا، هیچ مانعی ندارد. نمونه این، در روایات تطبیقیه و تطبیقات روایی، الی ما شاء‌الله است که آیه را به معنای مجازی برده؛ ولی معنایش این نیست که معنای حقیقی را

کنار بگذاریم. این، عین فلینظر الانسان الی طعامه^۲ است. در همان ذیل آیه آمده است که فلینظر الانسان الی علمه عن من يأخذه.^۳ طعام معنای مجازی علم است بنا بر اینکه بگوییم مجازی است که ظاهرش هم مجازی است آن وقت، این تطبیق مجازی طعام بر علم، با قرینه داخلی آیه نیست. ما با قرینه روایی می‌گوییم که معنای مجازی هم مراد است؛ ولی معلوم است که نمی‌خواهد معنای حقیقی را کنار بگذارد و لذا استعمال طعام، هم در معنای حقیقی می‌شود و هم در معنای مجازی. البته این‌ها عرفی است. بحث اصولی جای خودش بحث می‌شود؛ ولی هیچ مانعی ندارد و به قرار داد و وضع است و این وضع، استعمالش هم، نوعی علامت‌گذاری ذهنی است و این علامت را در آن واحد می‌شود به چند چیز اراده کرد. البته، خلاف ظهور است و عرف دلیل می‌خواهد. بنابراین، یک راهش این است که بگوییم این‌ها مجاز است؛ اگر کسی گفت این مجازیتش هم خیلی عرفیت ندارد که قول را مجازاً در صوت به کار ببریم آن وقت،

بررسی وجه تعبّدی تفسیر روایی آیات (وجه تعبّد در کلام ائمه)

در کلام وجه آخر می‌شود که در حمل این‌ها بر بیان مصداق تعبّدی است و تعبّد محض هم است. امام تعبّد می‌گویند: الطواف صلاة. ممکن است بگوییم، مجازاً نمی‌شود که به طواف، صلوة بگوییم؛ ولی تعبّداً گفته‌اند. یا در اکرم العلماء، آدمی که جاهل مطلق است و تقوایی ندارد، می‌گوید این عالم است که مجاز هم نیست؛ ولی تعبّداً، این حق شارع است که از باب حکومت، تفسیر کند و بگوید، این مصداق تعبّدی هم دارد. اگر مجازیت را کسی پسندید که البته، این علاقه مجاورت و تلازمی که این‌ها با هم دارند، ضعف اطلاق دارد؛ اما آن می‌گوید مجاز است. اگر هم نه، که می‌گوید، یک فرد تعبّدی و دلیل حاکم بر آیه است. این نتیجه‌گیری‌ای که ما، در بحث این آیه شریفه داریم، فتَحَصَّلَ که این آیه شریفه حتی با توجه به این‌که روایت هم به ما کمک کرد، به تنهایی نمی‌تواند دلیل بر حرمت غنا باشد؛ چون قول زور دارد و ربطی به غنا ندارد. این روایات پنج، شش گانه‌ای که یکی دو تا از آن‌ها هم معتبر بود، یا به نحو قرینیت برای مجاز و یا به نحو تعبّد محض، می‌گوید غنا را هم شما مصداق قول زور بگیر و آن وقت، إجتنبوا قول الزور، شامل این هم می‌شود. البته، آیه دلیل مستقل نمی‌شود؛ ولی خوبیش این است که دلالت آیه بر یک موضوع، نوعی اتقان را در پی دارد و نتایجی را حاصل می‌کند.

۲ - عبس، ۲۳

۳ - الکافی؛ ج ۱؛ ص ۵۰، من لا یحضره الفقیه؛ ج ۴؛ ص ۵۷۹

نتیجه بحث تفسیر روایی بر آیه: «فاجتنبوا الرجس من الاوثان و اجتنبوا قول الزور»

یکی از نتایج بحث این است که آیه، دلیل مستقل نمی‌شود؛ ولی بعد از تعبّد و حکومت روایت بر آیه این است که آیه، این را نمی‌گیرد؛ ولی دلیل تعبّدی و روایت، مجازاً یا تعبّداً به نحو حکومت می‌گوید که این هم مصداق قول زور است. این بحث ثمره دارد و از ثمرات این بحث، در بحث صغیره و کبیره شدن است. اگر آیه تنها بود، قول زور را نمی‌گرفت؛ بلکه روایت آمد و قول زور را شامل غنا کرد. بنابراین، دلیل اصلی، روایت می‌شود و نیازی به آیه نیست منتهی، توجه داشته باشیم که آیه اگر چه دلیل مستقل نیست؛ ولی بی‌اثر نیست. به برکت روایت، آیه، شامل غنا هم می‌شود. از جمله ثمرات این بحث، در عناوین صغیره و کبیره بودن است. بنابراین، که کسی بگوید که معاصی کبیره آن‌هایی است که در آیات نهی شده یا در آیات به آنها وعده عذاب داده شده است، اگر این ملاک را در صغیره و کبیره بپذیریم که کلمات مشهور نیز، همین است. اگر کسی این را بگوید و تنها معیار یا یکی از معایرش را بگوید آن وقت، ثمره این تعبّد و حکومت روایت در آیه این می‌شود که در آیه فاجتنبوا الرجس من الاوثان و اجتنبوا قول الزور که در کنار رجس و اوثان است و این تأکید است و بعد هم وعده عذاب داده شده است، غنا از کبائر می‌شود. این ثمره را دارد. اگر کسی بگوید که غنا از مقوله محتوا است آن وقت، آن را مصداق حقیقی می‌داند. غیر از سه چهار وجهی که تا به حال در نوع تطبیق آیه بر غنا گفتیم، ممکن است کسی این وجه را بگوید که غنا که در این جا از مصداق قول زور شمرده شد، بر اساس نظریاتی است که غنا را از مقوله محتوا می‌دانند و نه از مقوله صوت؛ به این معنی که یا کاملاً از مقوله محتواست یا چنانچه کاملاً هم نباشد؛ به هر حال، محتوا در این دخالت دارد که چیزی غنا شود. مانند مرحوم فیض و غزالی و امثال این‌ها که اگر این طور بود آن وقت، اگر روایت هم نبود، می‌گفتیم که قول زور، آن را می‌گیرد و بیان آیه نیز، مصداق نسبتاً واضح قول زور است؛ برای این که غنا؛ یعنی آن چه که محتوای باطل و طرب انگیز، داشته باشد و نه آهنگ و از این موارد که دخالت آهنگ یا اصلاً نیست یا این که فی الجمله است. اگر این را گفتیم، یکی از وجوهی است که بیان مصداق حقیقی می‌شود. این جا در واقع امر، یا مردد بین این است که بگوییم الف: غنا را وقتی لغویاً بحث کردیم، کیفیت صوت است؛ اما امام، می‌خواهد در این جا، تعریف جدیدی از غنا بدهد غیر از آنچه که در لغت است. ب: یا اینکه می‌خواهد مصداق تعبّدی بدهد. می‌خواهیم ببینیم، این که قول زور غنا می‌گوید مفهوم غنا را عوض می‌کند از آنچه که در عرف است؟ به عبارتی، اینکه امام می‌فرماید، می‌خواهد معنا را عوض کند یا در نظر دارد که مصداق تعبّدی بگوید. فوقش این است که نتوانیم یکی از اینها را ترجیح دهیم و این تعارض پیدا می‌کند و لذا حمل بر تعبّدی می‌شود. در هر حال، نمی‌شود از این استفاده کرد. ممکن است بگوییم شارع می‌خواهد، حقیقت شرعیه‌ای درست کرده و بگوید که مقصود این است

که حمل بر این، هیچ قرینه‌ای ندارد. قطعاً این‌طور نیست و اگر هم تردید پیدا بکنیم، این احتمال با احتمال دیگر متعارض می‌شود و چیزی به دست ما نمی‌دهد. ممکن است بگوییم که غنا، در مقام بیان یک مفهوم جدید در اینجا است و یا این‌که در مقام تبعّد مجازی و حکومتی است. قطعاً دومی است. اگر کسی بگوید آن هم احتمال دارد این‌جا مردّد می‌شود و باز هم نمی‌شود چیزی از این استفاده نمود. این بحث جامع و مبسوط و همه‌جانبه‌ای راجع به این آیه و ربطش با غنا شد و حاصل سخن این است که این، با بحث غنا، فی حدّ نفسه ربطی ندارد؛ ولی به نحو مجاز یا تبعّد و به برکت روایات، ربط پیدا می‌کند و بی‌ثمره هم نیست. یکی از ثمراتش این است که این را جزء کبائر قرار می‌دهد.

۲. سوره فرقان، آیه ۷۲

آیه دوم، اواخر سوره فرقان است که والذین لایشهدون الزور^۵ است. همان‌طور که مستحضر هستید در آخر این سوره شریفه، آیات بسیار زیبایی در توصیف انسانهای ممتاز؛ با عنوان عبادالرحمن ذکر شده است و حدود ده صفت را برای آنها بیان نموده است. عبادالرحمن الذین یمشون علی الارض هونا و إذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً^۶. همین‌طور در عداد این ده دوازده صفت می‌فرماید: والذین لا یشهدون الزور و إذا مرّوا بالغو مرّوا کراماً. این آیه شریفه نیز، در بحث غنا مورد تمسک قرار گرفته است. یکی، دو روایت در ذیل این آیه آمده که بر غنا تطبیق داده شده است. (به عبارتی، تنها یک روایت ذکر شده است).

بررسی روایات وارده در تطبیق بر دلالت آیه «والذین لایشهدون الزور»

الف: بررسی روایت اَبی الصَّبَّاح

اولین روایت، روایت سوم از جلد دوازده ابواب ما یکتسب به، باب نود و نهم است که در آن‌جا، ده، بیست روایت، درباره غنا ذکر شده است. روایت این است: عن اَبی علی الاشعری، عن محمد بن عبدالجبار، عن صفوان، عن اَبی ایوب الخزاز عن محمد بن مسلم، عن اَبی الصَّبَّاح، عن اَبی عبدالله فی قوله عزوجل: «لایشهدون الزور»، قال:

۵ - فرقان، ۷۲

۶ - فرقان، ۶۳

«الغناء»^۷. در این روایت شریفه، زور بر غنا تطبیق داده شده و گفته شده است که لایشهدون الزور، غنا را هم می‌گیرد.

بررسی سند روایت ابی‌الصباح

سند این روایت، ظاهراً معتبر است. ابی‌علی‌الأشعری که از مشایخ مرحوم کلینی است و توثیق شده است. محمدبن‌عبدالجبّار است که توثیق شده است. البته، محمدبن‌عبدالجبّار، مشترک بین دو یا سه نفر است؛ ولی قرائن نشان می‌دهد که موثق است. ابی‌الصباح، دو، سه فرد داریم؛ ولی با قرائنی، در معجم آمده و آقای خوبی آورده‌اند و من هم قبلاً دیده‌ام که ابی‌الصباح این‌جا، ابی‌الصباح کنانی است که توثیق شده است. بنابراین، روایت به لحاظ سند توثیق دارد. عمده‌اش، ابی‌الصباح است که یک حالت اشتراک بین ثقه و غیر ثقه دارد که با قرائنی گفته شده که ثقه است. حل مشکل ابی‌الصباح در این‌جا، به یکی از دو طریق است:

طرق حل مشکل سند روایت ابی‌الصباح

طریق اول: یک طریقش، همان است که در کتب رجالی آمده است که با قرائنی بگوییم، مقصود از ابی‌الصباح، ابی‌الصباح کنانی است که توثیق شده است.

طریق دوم: راه دیگرش، نسخه دیگری دارد و آن نسخه این است که و عن محمدبن‌مسلم و ابی‌الصباح عن ابی‌عبدالله علیه‌السلام، اگر این‌طور باشد، هر دو مستقیم از امام نقل می‌کنند که آن وقت، این روایت با وجود محمدبن‌مسلم مشکلی نداشته و حل می‌شود منتهی، نسخه و ابی‌الصباح، ظاهراً در خود کافی، دو نسخه است که این باید بررسی بیشتری شود؛ ولی اگر آن هم ممکن نباشد، ترجیح با ابی‌الصباح کنانی است که موثق است. اصحاب اجماع را اگر کسی بگوید که ما سه نفر را قبول داریم و بگوییم با وسائط را هم می‌گیرد، با آن هم درست می‌شود. پس در این صورت سه راه حل می‌شود:

اول: اینکه بگوییم که مقصود از ابی‌الصباح، ابی‌الصباح کنانی است که ثقه است.

دوم: راه دوم این است که بگوییم، نسخه واو به جای عن درست است.

سوم: راه سوم هم این است که بگوییم اینجا، صفوان از ابی‌الصباح نقل کرده است. آن راه نسخه و ترجیح آن نسخه بر این نسخه، خیلی راه واضحی نیست. راه صفوان هم، دو مقدمه می‌خواهد یکی اینکه کسی کلام مرحوم شیخ را در عده پذیرد که ما نیز، مقدمه‌اش را پذیرفته‌ایم. دوم هم اینکه با وسائط هم مشمول این قاعده است که در این

۷ - حر عاملی ۱۴۰۳ ج ۴ باب ۹۹: ۲۲۶ روایت ۳

تردید داشتیم که اگر این را بگوییم، آن راه درست می‌شود؛ ولی به نظر می‌آید ابی‌الصباح کنانی باشد و قرائنش نیز، قرائن خوبی است و اصولاً ابی‌الصباح که مطلق بیاید بر همان ابی‌الصباح کنانی حمل می‌شود که حدود سیصد، چهارصد روایت دارد. به جهت این که یکی دو ابی‌الصباح دیگر، روایات محدودی دارند. این به لحاظ سند درست است و به لحاظ دلالتش هم لا یشهدون الزور را فرمود الغناء.

ب: روایت محمدبن مسلم و ابی‌الصباح

یک روایت مرسله هم، مرحوم طبرسی دارد که از امام صادق (ع)، است. می‌فرماید: روی عن الباقر و الصادق علیه السلام که الزور الغناء که مرسله و فاقد سند است. نسخه دوم هم، اینجا آمده است که روایت پنجم این باب است که آن روایت سوم، محمدبن مسلم عن ابی‌الصباح بود. روایت پنجم با سندی که قبلش متفاوت است: علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن عمیر عن ابی ایوب عن محمدبن مسلم و ابی‌الصباح الکنانی آمده است. این روایت، قطعاً غیر از روایت قبلی (سوم)، نیست و هر دو، یکی و از امام صادق (ع) هستند منتهی، تا ابی‌ایوب یک سند بود و اینجا یک سند دیگر است. این دو، ظاهراً یکی است منتهی، اینجا، محمدبن مسلم و ابی‌الصباح دارد. لذا این روایت یکی است و دو نسخه به حساب می‌آید و ترجیح یکی بر دیگری کمی دشوار است. البته، احتمال دارد که بگوییم محمدبن مسلم یک‌بار خودش از امام نقل می‌کند و یک‌بار هم از ابی‌الصباح نقل می‌کند که او از امام شنیده است. این احتمال هم داده می‌شود؛ اما خوبی روایت، این است که آنجا دارد: ابی‌الصباح کنانی و این قرینه خوبی می‌شود که ابی‌الصباح آنجا، ابی‌الصباح کنانی است و این که مقصود، ابی‌الصباح کنانی باشد، احتمالش بسیار زیاد است؛ یعنی کاملاً می‌توان مطمئن شد. البته، اگر این روایتها را دو تا بگیریم، استناد، محکم‌تر می‌شود که آن‌هم منتفی نیست.

بررسی دلالت خود آیه شریفه «والذین لا یشهدون الزور»

الف: بررسی میزان حرمت و التزام در آیه شریفه

اما ببینیم دلالت آیه شریفه در چه حدی است و بعد آن، به روایات برمی‌گردیم. این آیه شریفه که آیه هفتاد و دوم از سوره فرقان هست، این است: والذین لا یشهدون الزور. در این جا، مثل تمام آیات دیگر، چند بحث ذیل آیه داریم. اولین بحث ما این است که آیا از این آیه، حرمت و الزامی استفاده می‌شود یا نه؟ الذین لا یشهدون الزور و إذا مروا بالغو مروا کراما. ممکن است بگوییم که خیر! در این جا نهی و چیزی از این قبیل که افاده حرمت کند، نیست؛ بلکه عباد الرحمن را توصیف می‌کند و آیه صرفاً، در صدد بیان ویژگی‌های عباد الرحمن است. همیشه گفتیم که از بیان اوصاف مؤمنین یا متقین، می‌شود حکم ترجیحی استفاده کرد. رجحانی که اعم از وجوب یا استحباب

است یا حکم تنزیه‌ای که اعم از حرمت و کراهت است؛ چون آیه، در مقام بیان اوصاف انسانهای مؤمن، روی حساب و کتابی نظر دارد؛ اما این حساب و کتاب اعم از این است که آن عمل را از باب استحباب و یا واجب انجام می‌دهند و از باب مکروه یا حرام ترک می‌کنند. خصوصاً الزام، در این توصیفات را نمی‌شود برداشت نمود. این قاعده است؛ خصوصاً این که این آیات، مؤمنان ویژه‌ای را تعریف می‌کند. لذا اگر کسی سؤال کند که والذین لایشهدون الزور و إذا مروا بالغو مروا کراماً، بیان یک حکم الزامی است یا صرفاً تنزیهی است می‌گوییم، قاعده آن است که بیان این اوصاف در مقام توصیف مؤمنین، بیش از ترجیح و تنزیه نمی‌رساند. موردی هم که این صفات را ببینید، بعضی الزامی است و بعضی غیر الزامی است. به عنوان مثال، یکی از اوصاف عباد الرحمن این است که الذین یبیتون لربهم سجداً و قیاماً، کسانی که شب را بیدار می‌شوند و به سجده و قیام می‌پردازند. این بیداری شب و تهجد و این‌ها، چیزهای الزامی نیست البته، بعضی هم الزامی است، از الزامیاتی مثل توحید و شرک در آیه هست تا چیزی مثل شب زنده‌داری تا ترجیحیاتی که معلوم است الزامی در آن نیست گرچه چیزهای مهمی هم است و لذا هم با قاعده کلی و هم با قرائن خاصه در آیه، لایشهدون الزور را نمی‌شود که حمل بر حرام کنیم؛ مگر این که کسی، خودِ قرینه داخلی این جمله را بگوید که زور، امر باطل و مذمومی است و لایشهدون الزور، حمل بر حرمت می‌شود. در واقع، قرائن داخلی در خود جمله و مناسبات حکم و موضوع، ما را به سمتی می‌برد که بگوید حرام است. شاید هم این بعید نباشد؛ خصوصاً با توجه به آیاتی که به زور اشاره دارد. مانند: *إِنَّهُمْ يَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَزُورًا* که مذمت شدید می‌کند. اجتنابوا قول الزور را هم داریم که حرام است. بعید نیست که با توجه به مفهوم زور و آیات دیگری که با زور به شدت مواجه شده‌اند بگوییم، قرینه داخلی در خود جمله لایشهدون الزور دلالت بر امر حرام دارد و این‌ها از آن اجتناب می‌کنند؛ علی‌رغم قاعده کلی و علی‌رغم این که با توجه به مفاهیم زیادی که در این آیات گفته شده است، سیاق کلام، بر این مطلب دلالتی ندارد؛ اما بعید نیست که از درون این لایشهدون الزور که به خاطر مفهوم زور و آیاتی از این قبیل، بتوان حرمت استفاده نمود. این یک جهت بحث در آیه شریفه بود.

ب: مفهوم شهادت در آیه شریفه

دومین بحث در آیه شریفه، مفهوم شهد و شهادت است. شهادت در معنای لغوی اش حضور و این‌ها است؛ اما در قرآن کریم، شهد و شهادت حدأقل، در دو معنا به کار رفته است.

۸ - فرقان، ۶۴

۹ - مجادله، ۲

الف: معنای شهادت، گواهی دادن است

يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ^{۱۰}، استعمالات زیادی در قرآن داریم که شهداء بالقسط^{۱۱} شهید و شاهد و یشهدون و امثال این‌ها، به معنای گواهی دادن به کار رفته است.

ب: معنای شهادت؛ حضور است

مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ^{۱۲} می‌گوید من کاری نمی‌کنم تا این‌که شما حاضر باشید. در خیلی از آیات دیگر، شَهِدٌ و یشهدٌ و ماده شهد در صیغ مختلفش به معنای حضور به کار رفته است. این دو معنایی است که برای شهادت، در قرآن ملاحظه می‌کنیم. شهادت به معنای حضور و شهادت به معنای گواهی. در این‌جا، آیه تاب تحمل هر دو را دارد و لذا در تفاسیر می‌بینید که به مطلب اشاره شده است. اگر یشهدون را به معنای گواهی و زور را همان باطل به حساب بیاوریم که مصداق بارز آن در این‌جا کذب است، لایشهدون الزور؛ یعنی گواهی باطل نمی‌دهند. می‌توان معنا کرد که در باطلی حاضر نمی‌شوند. بنابر احتمال اول، زور در این‌جا، مفعول مطلق است و مصدرش هم محذوف است و جای مفعول مطلق نشسته است. لا یشهدون الزور یعنی لا یشهدون شهادة الزور شهادت هی الزور، که نوع شهادت را می‌گوید. شهادتی که زور است. یا اینکه مفعول به است. شهادت به زور؛ یعنی شهادت به باطل، این یک معناست. اگر هم شهادت را به معنای حضور بگیریم آن وقت، این زور مفعول فیه می‌شود. لایشهدون الزور؛ یعنی در مجلس باطل و زور، حضور پیدا نمی‌کنند. این دو معنایی است که برای معنای شهادت در قرآن ذکر شده است و این‌جا، از جاهایی است که تاب تحمل هر دو را دارد. وقتی واژه، شهد لایشهد را در معجم ببینید، همه‌جا همراه با قرینه است که انسان به راحتی می‌تواند بگوید که مراد، گواهی یا حضور است؛ ولی در این‌جا، این واژه در دو باب ذکر و احتمال داده شده است.

استفاده از قرینه خود آیه شریفه برای تعیین معنای شهادت

گفته شده است که خود آیه، قرینه بر این است که معنای دوم مقصود است؛ یعنی حضور مقصود است و نه گواهی؛ این قرینه از ادامه آیه استفاده می‌شود: لا یشهدون الزور و إذا مروا بالغو مروا کراماً، وقتی لغوی را مشاهده کنند، با بزرگی از کنار آن عبور می‌کنند. ظهورش هم به سمت این است که در مجلس لغو، حاضر نمی‌شوند. چند آیه دیگر نیز، از این موارد داریم که وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ

۱۰ - نور، ۲۴

۱۱ - نساء، ۱۳۵

۱۲ - نمل، ۳۲

غَيْرِهِ^{۱۳} که می‌گوید با آنها ننشینید. حتی یخوضوا فی حدیث غیره. پنج، شش آیه داریم که می‌گوید وقتی برای معصیت می‌نشینند، شما بلند شوید. این مطلب نیز، قرینه‌ای است مبنی بر این‌که چنین مفهومی در قرآن، هست. این هم وجهی است که تفصیلش در جلسه بعد عرض خواهد شد.